نیمهٔ پنهان
۲۹۲۱
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

پرواز ۶۵۵ ۱۱

سفری برای یافتن راهی تازه!

پرنده‌ها به خرماهای سالم نوک می‌زنند، میثم غر می‌زند: «بد مصب‌ها سراغ خرماهای گندیده نمی‌روند!»

زمین مادربزرگ هر چقدر هم که بار بدهد، به اندازه خود زمین می‌دهد، پدر انتظار معجزه ندارد اما مادر مدام آن را در سفره‌های نذری‌طلب می‌کند، دو تا سه‌شنبه قبل از ماه رمضان سفره بی‌بی سه‌شنبه را پهن کرد و به انتظار نشست و صبح قبل از این‌که کسی بیدار شود، به دنبال جای پنجه‌ای بر سفره آرد، گشت! اما خبری از معجزه نبود.

عباس همان سال ترک تحصیل کرد، پدر گفت: «اگر درس نخوانی باید کار کنی» اما او کاری پیدا نکرد. گرفتگی چهره‌اش این را هر روز می‌گفت. او هر روز تمام خیابان‌ها را زیر پا می‌گذاشت و آن‌قدر از این و آن سؤال می‌کرد که صدایش دورگه می‌شد، گاهی باری حمل و گاهی کارگری می‌کرد و در پایان روز پول ناچیزی عایدش می‌شد. با این حال می‌دانستم که امیدش را از دست نخواهد داد، امید مثل یک خواب شیرین در پایان هر روز وقتی از خستگی روی بام می‌خزید و از زیر پشه‌بند آسمان را نگاه می‌کرد، به سراغش می‌آمد و یک شب عاقبت گفت: «می‌روم تهران! آن‌جا کار پیدا می‌کنم.»

گفتم:

- کجا پسر؟ ما که آن‌جا هیچکس را نداریم!

- خدا را که داریم، اگر تا حالا فراموشمان نکرده باشد!

مادر گفت: «بله پسرم، خدا خیلی صبور است، او هیچوقت فراموشمان نمی‌کند»

عباس گفت: «اما انگار یادش رفته که ما نمی‌توانیم به اندازه او صبور باشیم.»

با تکرار جمله عباس سعی می‌کنم صبر خودمان را اندازه بگیرم، پدر کارش را از دست داده، علیرضا ما را ترک کرده، تنها دختری که عباس به او دلبسته ازدواج کرده است و او کاری پیدا نمی‌کند. پسرخاله‌ها مرتب برایمان پیغام تهدید می‌فرستند...

عباس غمگین رویش را برمی‌گرداند و به میثم نگاه می‌کند، شاید دلش می‌خواهد موقع ناراحتی می‌توانست مثل او گریه کند، زار و پریشان سر تکان بدهد، با خدا دعوا و ساعت‌ها در خودش کز کند اما نمی‌توانست؛ چون میثم خوشبخت بود، او به‌خاطر مهتاب پشت میله‌ها نیفتاده بود و مهتاب برای او قسم خورده بود که تا ابد کنارش می‌ماند.

پدر از درد کمر می‌نالید، مادر مستأصل برایش ضماد درست می‌کرد، ضماد را روی پوستش می‌گذاشت تا در استخوانش نفوذ کند اما درد پدر جایی در درونش بود.

***

عباس برای رفتن به تهران جدی بود اما صبر کرد تا عمو که برای کاری به بوشهر آمده بود، از کارش فارغ شود. شب دوباره بحث رفتن جدی شد.

پدر گفت:

- غرور جانوری است که اگر با جوانی در آمیزد هیچ چیز نمی‌فهمد. تو آن‌جا کسی را نمی‌شناسی. زندگی در غربت به آدم سخت می‌گذرد.

عباس که تصور می‌کرد ذهن جوان‌ها بیشتر می‌فهمد، رو به پدر گفت:

- شاید شما پیر شده‌اید بابا! این یک تغییر است، به نظرم برای شما سخت است که تغییر را با همه وجودش بپذیرید اما من برای همه چیز آماده‌ام.

عمو با لحن محتاطی که نشان می‌داد رعایت حال و روز پریشان عباس را می‌کند، به جای پدر گفت:

- تغییر خوب است اما به شرطی که انسان در این تغییر ماهیت خودش را گم نکند اما اگر گم کرد، بد است.

پدر گفت: «تغییر خیلی خوب است به شرطی که راهی را که انتخاب می‌کنیم، درست باشد! تو همین جا می‌توانی زندگی‌ات را بسازی.»

عباس زورکی لبخند زد و درحالی‌که انگشتانش را لابه‌لای موهای مجعد و سیاهش می‌کرد، گفت: «چطور راهی را که نرفته‌ام بدانم خوب است یا بد؟»

بعد رو به عمو کرد:

- می‌دانید عموجان اکثر آدم‌ها از تغییر می‌ترسند، چون نمی‌دانند در هر راه تازه چه چیزی در انتظار آن‌هاست، بنابراین تصمیم می‌گیرند فقط از همان راهی که می‌شناسند بروند و بیایند. حتی برخی به خود این فرصت را نمی‌دهند که راه‌های تازه را امتحان کنند، شاید که مسیر کوتاه‌تر باشد، بیشتر ما این‌گونه‌ایم. تا زمانی که خطری در میان نباشد، از یک راه می‌رویم و تنها وقتی خطری ما را تهدید کرد در فکر جستجوی راهی تازه بر می‌آییم. برای همین است که به روزمرگی می‌افتیم. باید اعتراف کنم که خطر و رنج انسان را نجات می‌دهد. من به این سفر احتیاج دارم. به رفتن و شناختن راه‌های تازه، بله! راه‌های تازه، این درست نقطه تفاوت یک جوان با فردی میانسال مثل شماست.

بعد لحظه‌ای مکث کرد و انگشتش را بالا گرفت و گفت: «و اما پیران آن‌ها کمتر به تغییر فکر می‌کنند، چون گمان می‌کنند دیگر برای دیدن و پذیرفتن آن فرصتی ندارند. کمتر پیری را می‌یابی که در صدسالگی هسته‌ای در زمین بکارد، چون آن‌ها در پایان راه قرار دارند و با زندگی آن‌طور که صدسال دیگر باقی خواهند ماند، رفتار نمی‌کنند.»

پدر محتاطانه گفت:

- خود تو چطور پسر؟ تو تصور می‌کنی که آن‌ها فقط تغییر را به این علت نمی‌پذیرند؟ نه! من به تو می‌گویم که این تنها دلیلش نیست؛ چون در دنیایی که مرگ تا این حد به انسان نزدیک است، هیچکس نمی‌تواند مطمئن باشد آن‌قدر عمر می‌کند که ثمره‌ی دانه‌ای را که کاشته بنشیند و تماشا کند.»

عباس با تردید سرتکان داد: «خب این دلیل نمی‌شود که چیزی نکاریم.»

عمو گفت: «آفرین پسر! بکار! اما دستکم از پیرها می‌توانی یاد بگیری آن‌چه را که می‌کاری دانه یک علف هرز است یا یک دانه سیب!»

عباس سرش را زیر انداخت؛ مثل این‌که داشت به آن چه عمو گفته بود، فکر می‌کرد.

***

در یکی از روزهای آبان ماه وقتی ۱۴ سالم بود، تلگرافی غیر منتظره از تهران به دستمان رسید.

مهندس از پدر که به کلی تغییر کرده و کج خلق و بی‌حوصله شده بود، خواسته بود تا به‌عنوان باغبان و سرایدار به تهران برویم. خبر خوبی بود، دستکم برای بهبود حال پدر این بهترین حالت بود. او داشت در سراشیبی زندگی می‌غلتید، شب‌ها بد می‌خوابید و روزها تندخو و عصبانی بود. خودش را بی‌مصرف می‌دید، مادر از زمانی می‌ترسید که دیگر در ظاهرش از آن برازندگی و وقاری که به آن شهره بود، خبری نباشد. به علاوه از طعنه‌ها رها می‌شدیم. پدر به فروش خانه راضی نبود، میثم می‌توانست اگر دلش می‌خواست -که همین‌طور هم بود- با همسرش همان‌جا بماند، کار زمین‌های ماه‌منیر هم بود که بعد از رفتن ما زمین نمی‌ماند. هر چند ما هم که نبودیم، ماه‌منیر گلیم خودش را از آب می‌کشید.

با خودم فکر کردم که زندگی در تهران شگفتی‌های خودش را دارد، علیرضا همان سال به کمک مهندس در دانشگاه قبول شده بود و این دو خبر، شادمانی را دوباره به میانمان آورد، مادر برای این‌که نذرهایش برآورده شده بود، خدا را بارها شکر کرد.

در آهنی بزرگ که باز شد، مهندس، همسرش، شیرین و پیرمردی لاغر و بیمار که بعد دانستیم پدر مهندس است و با آن‌ها زندگی می‌کند و علیرضا روی پله‌ها ایستاده بودند. می‌دانستیم که سهراب برای تحصیل به خارج از کشور رفته است. شیرین را در همان نگاه اول شناختم، چشمان سیاه و درخشانش کنجکاوتر از قبل به نظر می‌رسید. هنوز کودکی خوشبخت بود.

حرف‌های ماه‌منیر راست است. این‌که آدم‌ها وقتی بچه‌اند، نیازی ندارند تا دنبال خوشبختی بگردند، خوشبختی خودش پیدایشان می‌کند اما بزرگترها آن‌قدر برای خوشبختی تلاش می‌کنند که اغلب یادشان می‌رود که مانند کودکان با هر بهانه کوچکی احساس خوشبختی و شادمانی کنند.

از ماشین که پیاده می‌شدیم، او را دیدم که پیشانی‌اش گره خورده و لبانش جمع شده بود. لرزش غریبی زیر پلک‌هایش جریان داشت:

- آمدند! آمدند!

بعد پله‌ها را یکی دو تا کرد، سکندری خورد اما قبل از این‌که زمین بخورد، در آغوش مادر جای گرفت.

اشک در چشمان مادر نشسته بود.

- فرشته کوچکم، چقدر بزرگ شدی، دختر عزیزم...

مادر چند نوبت پیشانی شیرین را بوسید و بعد نوبت به ریحانه خانم رسید.

- ریحانه خانم قربانتان بروم. نمی‌دانید چقدر دلمان برایتان تنگ شده بود.

ریحانه خانم همچنان چهره آرام و مهربانی داشت. لباس آراسته‌ای پوشیده بود، روسری سفید به سر داشت و دستکش‌هایش به رنگ سفید بود. وقتی با مادر دست می‌داد، دستکش‌ها را در آورد و مادر دستانش را با همه صمیمیتی که در او سراغ داشتم، فشرد. آن‌چه مهندس در حق خانواده‌اش انجام می‌داد، به نظر مادر لطف بزرگی به حساب می‌آمد که جبرانش فقط برگردن او بود و برای همین در دلش آن‌قدر نسبت به ریحانه خانم محبت حس می‌کرد که عاقبت به گریه افتاد. ریحانه خانم هم که انگار مادر را گرامی‌ترین دوستش می‌دید، آغوشش را برای او گشود و دو زن برای لحظاتی همدیگر را در آغوش گرفتند.

مادر گریه کرد. استقبال صمیمانه مهندس از خانواده ساده‌اش قلبش را مالامال از درماندگی در برابر این لطف کرده بود.

بعد مادر، علیرضا را در آغوش گرفت، قهر علیرضا چیزی از محبت مادرانه‌اش کم نکرده بود. روزهای اول آن قدر از او آزرده بود که تصور می‌کردم، دیگر او را نخواهد بخشید اما با گذشت زمان آزردگی جایش را به دلتنگی داد. این هم از ویژگی‌های مادری بود که می‌توانست همه چیز را ببخشد و فراموش کند.

*** اکثر آدم‌ها از تغییر می‌ترسند، چون نمی‌دانند در هر راه تازه چه چیزی در انتظار آن‌هاست، بنابراین تصمیم می‌گیرند فقط از همان راهی که می‌شناسند بروند و بیایند. حتی برخی به خود این فرصت را نمی‌دهند که راه‌های تازه را امتحان کنند، شاید که مسیر کوتاه‌تر باشد، بیشتر ما این‌گونه‌ایم. تا زمانی که خطری در میان نباشد، از یک راه می‌رویم و تنها وقتی خطری ما را تهدید کرد در فکر جستجوی راهی تازه بر می‌آییم. برای همین است که به روزمرگی می‌افتیم. باید اعتراف کنم که خطر و رنج انسان را نجات می‌دهد. من به این سفر احتیاج دارم. به رفتن و شناختن راه‌های تازه، بله! راه‌های تازه، این درست نقطه تفاوت یک جوان با فردی میانسال مثل شماست.**

صفحه پاورقی
روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود

رجال عصر پهلوی [۲۸]
به روایت اسناد ساواک

احسان نراقی

احسان نراقی-۵

نقش پنهان نراقی در کودتای ۲۸ مرداد

احسان نراقی و فعالیت‌ها

فعالیت‌های غیررسمیِ احسان نراقی، چه در زمانِ حضور در ژنو و چه در زمان حضور در ایران درِ سال‌های آغازین دهه ۱۳۳۰ش و چه در زمانِ حضور در فرانسه و انگلیس و چه پس از بازگشت به ایران و حضور دوباره در فرانسه، همگی در پرده‌ای از ابهام است.

آنچه در اسناد موجود به آن اشاره شده، دعوت به همکاری از او، در حزبی به نام «سوسیالیست ملی ایران»، در سال ۱۳۴۱ و در زمانی است که کانون مترقی، در حال تبدیل شدن به حزب ایران نوین بود که البته نه از شکل‌گیری این حزب خبری هست و نه از چگونگی حضور احسان نراقی در آن.[۲۶]

پس از آن، تقاضای تشکیل انجمن آمار ایران به همراه نورالدین شریف نجفی، مهندس ابوالقاسم قندهاریان و دکتر محمدحسن مهدوی اردبیلی می‌باشد که از کم و کیفِ آن نیز خبری در دست نیست.[۲۷] عضویت در گروه مشاوران حسنعلی منصور، از دیگر فعالیت‌های اوست که در این خصوص هم، جز اینکه ایشان نیز به همراه تعدادی دیگر در این گروه عضویت داشته، اطلاع دیگری در دست نیست.

پس از این، تصمیم به تشکیلِ «اجتماعی از دانشجویان و دانش‌آموزان و جوانان، در پوشش ورزش و سازمان جوانان» به همراه دکتر صدیقی با هدفِ «فعالیت‌های سیاسی» مطرح است که سرانجام آن نیز روشن نیست[۲۸] از دیگر فعالیت‌های او که در این اسناد به آن اشاره گردیده، موارد ذیل است:

عضو هیئت امناء بنیاد شهبانو فرح

عضو هیئت امناء موزه هنرهای معاصر

عضو هیئت امناء موزه نگارستان

عضو هیئت امناء موزه آبگینه

عضو هیئت امناء فرهنگسرای نیاوران

عضو هیئت امناء مرکز ایرانی تحقیقات تاریخی[۲۹]

مشاغل

احسان نراقی، در سال ۱۳۳۱ش، از ژنو به ایران آمد و به علت نسبتی که با آیت‌الله کاشانی(ره) داشت، به زودی در جریانِ فعالیت‌های سیاسیِ موجود قرار گرفت. در این زمان، تنش‌های اجتماعی و سیاسی به میزانی بود که وی به دلیل مأموریت‌هایی که داشت، فرصتی برای اشتغال رسمی نیافت؛ ولی بیست روز بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش، یعنی در روز هفدم شهریور ماه، به عنوانِ «آمار شناس» در اداره آمار عمومی وزارت کشور، مشغول به کار شد و به مدت ۱۳ ماه، تا تاریخ پنجم آبان ماه ۱۳۳۳ش که به علت فعالیت‌های مشکوک و سوابقی که در ارتباط با حزب توده و فعالیت‌های کمونیستی! داشت، کنار گذاشته شد، در آن اداره فعالیت نمود و این درحالی است که در سندی سرّی به تاریخ ۳۹/۵/۲۸ آمده است: «در سال ۱۹۵۴/۵۵ به ایران مراجعت و در اصل چهار استخدام شد.»، که این مسئله، با توجه به حضور اردشیر زاهدی که احسان نراقی را «آقای استاد» خطاب می‌کرد،[۳۰] در اصلِ چهار ترومن و نقشِ او در انجام کودتایِ ۲۸ مرداد، بسیار حائز اهمیت است.

احسان نراقی آمار شناس، پس از اینکه گزارشِ مورد نیازِ فرانسویان را آماده کرد، در اواخرِ سال ۱۳۳۳ش، به پاریس رفت و در مؤسسه جمعیت شناسی فرانسه به فعالیت مشغول شد و مدتی هم در کنار تحصیلات دانشگاهی، به عنوان کارشناس امور خاورمیانه، در یونسکو فعالیت کرد.

وی پس از بازگشت به ایران، پس از اینکه از خدمت سربازی معاف! شد، به عنوان دانشیار رتبه دو دانشسرای‌عالی، به تدریس جامعه شناسی مشغول گردید که در این موقع، یکی از شاگردان او، اسماعیل خوئی بود.[۳۱]

در سال ۱۳۳۷ش، دانشیار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد و در همان سال نیز مأموریتی از سویِ یونسکو به او محوّل شد:

«یونسکو، در سال ۱۳۳۶ مأموریتی را در کشورهای خاورمیانه به من محول کرده بود، که به موجب آن، طرحِ استقرارِ مؤسسات علوم اجتماعی را در این کشورها، به اجرا گذارده بودم.[۳۲]

مقدمات راه اندازی مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی را فراهم نمود و خود، به عنوان مدیر آن به فعالیت مشغول شد که این فعالیت، از بدوِ تأسیس، تا سال‌های پایانی عمر رژیم پهلوی به صورت متصل و یا منفصل، ادامه داشت. ۳۳احسان نراقی که از دوران حضور در ژنو، با امیرعباس هویدا ارتباط برقرار کرده بود، چند ماه پس از نخست‌وزیری او، در مردادماه سال ۱۳۴۴ش از طرفِ وی، به عنوان عضو «شورای مرکزی دانشگاه‌ها» به محمدرضا پهلوی معرفی شد[۳۴] که مورد موافقت قرار گرفت و حکم انتصاب او توسط شاه امضا شد.[۳۵] و این درحالی بود که در همین زمان، با عنوان «بازرس نخست‌وزیری» نیز، در خدمت امیرعباس هویدا قرار داشت[۳۶] و از سال ۱۳۴۵ش، هنگام تشکیل اولین هیئت امناء دانشگاه تهران نیز، به عضویت آن منصوب شد.[۳۷]

در سال ۱۳۴۸ش، که شرایط فعالیت، به دلیل به هم ریختنِ مناسبات او با امیرعباس هویدا، برای او قدری دشوار شد و ارتباطات اخلاقی و غیراخلاقی او تحت کنترل قرار گرفت،[۳۸] دوباره به فرانسویان متوسل شد و از طرق «رنه مائو»، مدیرکل وقت یونسکو که از قضا با امیرعباس هویدا هم سَر و سِرّی داشت، [۳۹] به عنوانِ «رئیس بخش امور آموزشی و فرهنگی جوانان» به فرانسه رفت.

وی، مدت پنج سال در این سمت قرار داشت، تا اینکه در سال ۱۳۵۳ش، «هماهنگ کردن و اجرای کلیه برنامه‌های فرهنگی یونسکو در آسیا» به عهده‌ی او گذاشته شد و این درحالی بود که همزمان، در دانشگاه «ونس» پاریس که دانشگاهی آزمایشی و جدیدالتأسیس بود،[۴۰] نیز به تدریسِ جامعه‌شناسی آموزش و پرورش در جهان سوم،[۴۱] مشغول بود.[۴۲]

پی نوشت‌ها در دفتر روزنامه موجود است

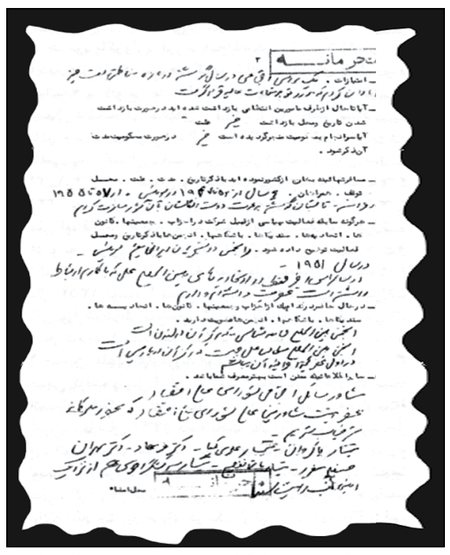

شرح سند: «نراقی پس از بازگشت به ایران سعی کرد خود را به آیت‌الله کاشانی نزدیک کند در عین حال وی در بیوگرافی خود که در تاریخ ۱۳۳۸/۲/۲۶ برای ساواک نوشته در پاسخ به آخرین سوال معرفین‌اش را چنین معرفی می کند: «تیمسار پاکروان [دومین رئیس ساواک]، حسنعلی منصور، تیمسار علوی کیا [معاون امنیت داخلی ساواک و از افسران کودتای ۲۸ مرداد]، تیمسار باتمانقلیج [از فرماندهان کودتا و رئیس ستاد کل ارتش او [...] هم از نزدیک اینجانب را می‌شناسند.» (احسان نراقی به روایت اسناد ساواک - ص ۴۵)

آگهی مناقصه عمومی نوبت دوم
شماره ۹۴/۱ گ.ی

شرکت پست جمهوری اسلامی ایران
اداره کل پست استان گیلان

اداره کل پست استان گیلان در نظر دارد خرید خدمات نظافت، خدمات و جابجایی مرسولات پستی و لوازم اداری، مربوط به ۱۹ دستگاه ساختمان اداری و توزیع و راننده و... (فعالیتهای خدماتی - پشتیبانی) خود را مطابق با شرایط عمومی و فنی و طرح قرارداد از طریق مناقصه عمومی دو مرحله‌ای واگذار نماید.

لذا از کلیه اشخاص حقوقی که موضوع اصلی فعالیت آنها با موضوع مناقصه مطابقت دارد دعوت می‌گردد با در دست داشتن معرفی‌نامه کتبی و فیش واریزی و رعایت شرایط و موارد ذیل با مراجعه به نشانی اداره کل پست استان گیلان واقع در رشت - ابتدای شهرک گلسار - واحد کمیسیون معاملات مراجعه و اسناد مناقصه را دریافت نمایند.

۱- مهلت دریافت اسناد مناقصه: از تاریخ اولین روز درج آگهی ۹۴/۹/۸ لغایت ۹۴/۹/۱۶ بمدت ۷ روز کاری

۲- ارائه پاکات: بمدت ۱۴ روز کاری از آخرین روز فروش اسناد ۹۴/۹/۱۷ لغایت آخر وقت اداری روز شنبه مورخ ۹۴/۱۰/۵ به آدرس رشت - ابتدای شهرک گلسار - اداره کل پست استان گیلان - واحد دبیرخانه تحویل و رسید اخذ نمایند.

۳- فیش خرید اسناد: مبلغ ۱۰۰/۰۰۰ ریال به حساب جاری سیبا به شماره ۲۱۷۴۷۷۴۴۰۱۰۰۴ نزد بانک ملی شعبه مرکزی رشت و مبلغ ۹۰۰۰ ریال به حساب جاری سیبا به شماره ۲۱۷۴۷۷۴۴۰۳۰۰۰ نزد بانک ملی شعبه مرکزی رشت تحت عنوان مالیات بر ارزش افزوده به تفکیک واریز گردد.

۴- سپرده شرکت در مناقصه: مبلغ سپرده در مناقصه به مبلغ ۲۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال است که به دو روش ذیل می‌باشد.

۴/۱- ارائه ضمانتنامه بانکی از یکی از بانکها یا موسسات مالی تحت نظارت بانک مرکزی با اعتبار ۳ ماهه و قابل تمدید.

۴/۲- فیش واریزی بابت سپرده در مناقصه به حساب شماره ۲۱۷۴۷۷۴۴۰۲۰۰۲ نزد بانک ملی شعبه رشت بنام سپرده پست استان (ضمنا تذکر این نکته ضروری است در استرداد وجوه فیش واریزی طی تشریفات قانونی و اخذ از خزانه مشمول مرور زمان خواهد بود. حداقل بمدت دو ماه در انتظار پرداخت می‌باشد.)

۵- هزینه درج آگهی بعهده برنده مناقصه می‌باشد.

۶- زمان بازگشایی پاکات (الف - ب): ساعت ۱۰ صبح روز یکشنبه مورخ ۹۴/۱۰/۶

۷- زمان بازگشایی پاکات: (حضور پیشنهاددهندگان در بازگشایی پاکات بلامانع است)

متقاضیان می‌توانند جهت کسب اطلاعات به سایت اینترنتی پایگاه ملی اطلاع‌رسانی مناقصات به نشانی http://iets.mporg.ir نیز مراجعه نمایند.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۹/۸ نوبت دوم: ۹۴/۹/۱۴

اداره کل پست استان گیلان

آگهی ابلاغ وقت دادرسی

بدینوسیله متهم عبدالله حسینی فرزند علی به شماره‌شناسنامه۳۵۵ متولد ۴۷/۱۰/۲ کدملی ۳۷۶۰۸۴۸۹۸۲ که مجهول‌المکان می‌باشد ابلاغ می‌گردد که در پرونده کلاسه۹۴۰۰۶۶ این دادگاه که به اتهام قتل عمد مرحوم یوسف فتحی‌پناه تحت تعقیب می‌باشند و در مورخه ۹۵/۱/۱۸ ساعت ۱۰ صبح جهت رسیدگی در این دادگاه حاضر شوید بدیهی است عدم حضور متهم بدون عذر مانع از رسیدگی نبوده و دادگاه تصمیم قانونی خواهد گرفت. این آگهی در اجرای تبصره یک ماده ۳۹۴ قانون آئین دادرسی کیفری در امور دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب تیر ماه ۱۳۹۴ جهت ابلاغ قانونی به نامبردگان در دو نوبت به فاصله هر کدام ده روز در یکی از جراید کثیرالانتشار چاپ درج می‌گردد.

احمد رشیدی- مدیر دفتر دادگاه کیفری یک استان کردستان

«متن آگهی مزایده» نوبت اول

دیوان محاسبات استان گیلان در نظر دارد تعداد ۳ دستگاه خودروی سواری را از طریق مزایده عمومی به فروش برساند، از کلیه متقاضیان دعوت می‌شود از تاریخ ۱۳۹۴/۹/۲۳ لغایت ۱۳۹۴/۹/۲۶ از ساعت ۹ صبح الی ۱۴، به آدرس، رشت گلسار نبش خیابان ۹۵ اداره کل دیوان محاسبات گیلان مراجعه، بازدید و برگ شرایط مزایده را دریافت نمایند.

رونوشت آگهی حصر وراثت

آقای خلیفه موسوی فرزند نوروز به ش‌ش ۵۶۷ به شرح دادخواست به کلاسه ۱۵۴/۹۴/ش ح۱ از این دادگاه درخواست گواهی حصر وراثت نموده و چنین توضیح داده که شادروان حاجی نوروز نوروزی فرزند عبدالعلی به ش‌ش ۱۵ در تاریخ ۱۳۴۵/۵/۱ اقامتگاه دائمی خود بدرود زندگی گفته ورثه حین‌الفوت آن مرحوم منحصر است به ۱- قمربیگم موسوی فرزند سیدابراهیم به ش‌ش ۴۶۷ متولد ۱۲۹۳ صادره از سمیرم (همسر متوفی) ۲- خلیفه موسوی به ش‌ش ۵۶۷ متولد ۱۳۳۳ صادره از شیراز ۳- ذوالفقار نوروزی به ش‌ش ۱۷ متولد ۱۳۰۸ صادره از شیراز ۴- منوچهر نوروزی به ش‌ش ۲ متولد ۱۳۱۹ صادره از سمیرم همگی فرزندان متوفی و لاغیر.

اینک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را در یک نوبت یک مرتبه آگهی می‌نماید تا هرکسی اعتراضی دارد و یا وصیتنامه از متوفی نزد او باشد از تاریخ نشر نخستین آگهی ظرف یک ماه به دادگاه تقدیم دارد و الا گواهی صادر خواهد شد.

ابوالحسنی زارع
قاضی شورای حل اختلاف و رئیس شورای حل اختلاف شهرستان سمیرم

رونوشت آگهی حصر وراثت

آقای علی خواجه فرزند خدا رحم به ش‌ش ۵۵۲ به شرح دادخواست به کلاسه ۱۴۶/۹۴/ش ح۱ از این دادگاه درخواست گواهی حصر وراثت نموده و چنین توضیح داده که شادروان خدا رحم خواجه فرزند سبزعلی به ش‌ش ۱۲۰ در تاریخ ۱۳۷۶/۲/۲۲ اقامتگاه دائمی خود بدرود زندگی گفته ورثه حین‌الفوت آن مرحوم منحصر است به ۱- زیور اکبری بیژنی فرزند محمود به ش‌ش ۱ متولد ۱۳۵۷ صادره از فلارد (همسر متوفی) ۲- توران خواجه به ش‌ش ۱۲۰/۰۰۴۰۶۶/۱ متولد ۱۳۶۹ ۳- ساری گل‌خواجه به ش‌ش ۴۳۷ متولد ۱۳۴۱ ۴- طلا خواجه به ش‌ش ۴۳۶ متولد ۱۳۳۹ ۵- ترگل خواجه به ش‌ش ۳۸۰ متولد ۱۳۳۲ ۶- علی خواجه به ش‌ش ۵۵۲ متولد ۱۳۴۷ ۷- خدیجه خواجه به ش‌ش۳ متولد ۱۳۳۷ ۸- نیازعلی خواجه به ش‌ش ۹ متولد ۱۳۴۴ ۹- داریوش خواجه به ش‌ش ۱۲۰/۰۱۵۹۰۰/۴ متولد ۱۳۷۴ ۱۰- اسماعیل خواجه به ش‌ش ۶ متولد ۱۳۳۵ ۱۱- ماه‌طلعت خواجه به ش‌ش ۱ متولد ۱۳۳۸ ۱۲- ماهتاب خواجه به ش‌ش ۳۲۲ متولد ۱۳۲۷ همگی صادره از سمیرم (فرزندان متوفی) و لاغیر.

اینک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را در یک نوبت یک مرتبه آگهی می‌نماید تا هرکسی اعتراضی دارد و یا وصیتنامه از متوفی نزد او باشد از تاریخ نشر نخستین آگهی ظرف یک ماه به دادگاه تقدیم دارد و الا گواهی صادر خواهد شد.

علیرضا رفیعی
قاضی شورای حل اختلاف شماره یک شهرستان سمیرم

دادنامه

پرونده کلاسه ۹۴۰۹۹۸۶۱۱۰۸۰۰۱۱۸ شعبه ۵ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان اهواز
تصمیم نهایی شماره ۹۴۰۹۹۷۶۱۱۰۸۰۰۶۰۷

خواهان: آقای سیدعبدالحمید موسوی فرزند سیدعلی فتح با وکالت آقای مهران دورکی فرزند شاولی به نشانی استان خوزستان- شهرستان اهواز- اهواز- کیانپارس نبش خیابان ۱۰ شرقی مجتمع سپهر طبقه دوم واحد ۸

خواندگان: ۱- آقای قاسم آلبوخنفر فرزند راضی ۲- آقای مهردادفر حیدری فرزند عباس همگی به نشانی مجهول‌المکان

خواسته‌ها: ۱- مطالبه خسارت دادرسی ۲- مطالبه خسارت

رأی دادگاه

در خصوص دادخواست آقای سیدعبدالحمید موسوی فرزند سیدعلی فتح با وکالت آقای مهران دروکی به طرفیت آقایان ۱- مهرداد فرحیدری فرزند عباس ۲- قاسم آلبو خنفر فرزند راضی، به خواسته الزام خواندگان به پرداخت خسارت وجه التزام روزانه مندرج در مبایعه نامه شماره ۴۶۵۶۹ از تاریخ ۱۳۹۲/۵/۱ لغایت اجرای حکم از قرار روزانه پانصد هزار ریال به علاوه خسارت دادرسی، که وکیل خواهان توضیح داده است موکل طبق مبایعه نامه شماره ۴۶۵۶۹ مورخ ۱۳۹۱/۵/۱۱ اقدام به خرید شش دانگ یک باب مغازه احداثی در پلاک ثبتی شماره ۱۶۲ فرعی از ۱۵۷۸ اصلی بخش ۳ اهواز از خواندگان نموده است. مطابق بند ۱-۴ قرارداد فروشنده متعهد گردیده است که از تاریخ ۹۲/۵/۱ مبادرت به انتقال سند رسمی ملک به نام موکل نماید. در غیر این صورت وفق بند ۷-۶ قرارداد ملزم به پرداخت روزانه پانصد هزار ریال به ازای هر روز تاخیر، در حق خریدار (موکل) می‌باشند. متأسفانه تاکنون به این تعهد خود عمل ننموده‌اند لذا تقاضای صدور حکم وفق خواسته را دارد دادگاه گردش ثبتی ملک موضوع پرونده را استعلام نموده است. پاسخ واصل و به شماره ۹۴۱۰۰۹۶۱۱۰۸۰۱۷۱۰ تاریخ ۹۴/۸/۵ ثبت لوایح گردید. پاسخ اداره ثبت اسناد و املاک اهواز حاکی است که مالک پلاک ثبتی ۱۵۷۸/۱۶۲ بخش ۳ اهواز آقای قاسم آلبوخنفر می‌باشد و برابر سند رهنی ۱۴۷۲۷۹ تاریخ ۸۷/۱۲/۱۴ دفتر اسناد رسمی شماره ۳ اهواز نزد شرکت تعاونی اعتبار ثامن‌الائمه در رهن می‌باشد و مازاد اول و دوم مورد ثبت نیز در قید بازداشت می‌باشد. خواندگان ایراد یادفاعی در قبال دعوا ننموده‌اند. دادگاه با توجه به پاسخ استعلام ثبتی که حاکی است ملک در تاریخ ۸۷/۱۲/۱۴ و قبل از انعقاد قرارداد بین طرفین پرونده، در رهن تعاونی اعتباری ثامن‌الائمه(ع) می‌باشد و اینکه مطابق ماده ۷۹۳ قانون مدنی، راهن نمی‌تواند در رهن تصرفاتی نماید که منافی حق مرتهن باشد مگر به اذن مرتهن و با التفات به اینکه هیچ‌گونه مدرکی که حکایت از اذن مرتهن بابت فروش ملک باشد، ارائه نگردیده است. قرارداد منعقد شده بین طرفین پرونده غیرنافذ می‌باشد و از طرف دیگر وقتی شروط ضمن قرارداد قابلیت اجرایی را خواهند داشت که عقد صحیح و نافذ باشد. که در مانحن فیه، با توجه به عدم نفوذ عقد، شروط ضمن آن نیز قابلیت اجرایی را نخواهند داشت لذا در وضعیت فعلی دعوای خواهان قابلیت استماع نداشته و به استناد ماده قانونی مذکور و ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی قرار عدم استماع دعوی خواهان صادر و اعلام می‌نماید. رأی صادر شده حضوری بوده و ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدید نظر استان خوزستان می‌باشد.

رئیس شعبه پنجم دادگاه حقوقی اهواز- علیرضا نوری

آگهی فراخوان مناقصه عمومی یک مرحله‌ای نوبت دوم

یک شرکت معتبر دولتی قصد دارد قسمتی از عملیات اجرایی تقاطع غیرهمسطح میدان ولیعصر(عج) را با شرایط ذیل به پیمانکار واجد شرایط واگذار نماید.

موضوع: تهیه تجهیزات (کابل، تابلوبرق، قالب، اسکافولد، تاورکرین، پروژکتور و...) پروژه تقاطع غیرهمسطح میدان ولیعصر(عج) شیراز.

محل، مدت، نحوه دریافت اسناد:

الف- از تاریخ درج آگهی به مدت یک هفته جهت خرید اسناد مناقصه به نشانی شیراز- میدان ولیعصر- پروژه پل کابلی ولیعصر- مدیریت قراردادها مراجعه نمایند.

ب- دریافت اسناد فقط با ارائه اصل فیش واریز وجه به مبلغ ۵۰۰/۰۰۰ ریال به حساب ۸۸۷۷۴۱۷۱۳۰۷۹۴ بانک مسکن شعبه ولیعصر- در وجه شرکت امکان‌پذیر است. وجه مذکور به هیچ عنوان قابل استرداد نخواهد بود.

ج- میزان سپرده شرکت در مناقصه: مبلغ ۱۵۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال ضمانتنامه بانکی معتبر طبق فرمت مندرج در اسناد و به مدت حداقل سه ماه می‌باشد.

لازم به ذکر است کارفرما در انتخاب پیمانکار مختار بوده و هزینه درج آگهی به عهده برنده مناقصه می‌باشد.

آگهی احضار متهم

نظر به اینکه آقای رضا نژادمحمدی فرزند مجتبی در پرونده کلاسه ۹۲۱۳۲۳ شعبه اول دادیاری دادسرای عمومی و انقلاب سنندج به اتهام تحصیل مال از طریق نامشروع از طریق سیستم عابر بانک تحت تعقیب است و ابلاغ احضاریه به واسطه معلوم نبودن محل اقامت وی ممکن نگردیده است. بنابراین در اجرای ماده ۱۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری مراتب به نامبرده ابلاغ تا ظرف یک ماه از تاریخ انتشار آگهی در شعبه اول دادیاری دادسرای عمومی و انقلاب سنندج جهت پاسخگویی به اتهام خویش حاضر شود درصورت عدم حضورش از یک ماه از تاریخ انتشار آگهی اقدام معمول خواهد شد.

مصطفایی- دادیار شعبه اول دادسرای عمومی و انقلاب سنندج

مرجع رسیدگی: شورای حل اختلاف میانکوه شعبه سرخون
خواهان: شیرزاد آروین فرزند فرامرز ساکن سرخون
خوانده: عبدالرضا (مجید) یگانه مجهول‌المکان
خواسته: مطالبه

بتاریخ ۱۳۹۴/۷/۱ در وقت فوق‌الع